**رفتار سیاسی امیرمؤمنان و پاسخ به 3 پرسش**

پدید آورنده : نعمت الله صفری فروشانی ، صفحه 12

|  |
| --- |
| **· چرا حضرت علی علیه السلام با در پیش گرفتن سیاست تقسیم مساوی بیت المال، سبب بی مهری خواص به حکومت خود شد؟**  1. سیاست تقسیم مساوی بیت المال و در نظر نگرفتن فضایل شخصی و شرافت های قبیله ای، سیاستی کاملاً اسلامی و مطابق با کتاب و سنت نبوی بود. آن حضرت با توجه به اصول گرایی، جز اجرای این سیاست، چاره ای نداشت.  2. اصولاً حضرت علی علیه السلام در حکومت خود به خواص، خوش بین نبود و می فرمود: «خواص و اشراف، همواره بار سنگینی بر حکومت تحمیل می کنند؛ در روزگار سختی، کمتر به یاری حکومت می آیند؛ در اجرای عدالت، از همه ناراضی ترند؛ در خواسته هاشان، از دیگران پای فشارتر و در عطا و بخشش ها، کم سپاس ترند؛ هنگام ندادن خواسته هایشان عذرناپذیرتر و در برابر مشکلات کم استوارترند».  از نظر آن بزرگوار، عامة مردم، ستون های استوار دین، برپادارندة اجتماعات پرشور مسلمانان و نیروهای ذخیرة دفاعی به شمار می آمدند. بی تردید، با این دیدگاه، امکان ترجیح خواص وجود نداشت.  3. اگر حضرت علی علیه السلام خواص را بر عوام ترجیح می داد، ضمن عقب نشینی از ارزش ها و اصول اسلامی خود، به همگان اعلام می کرد که پیرو سیاست عثمانی است و این چیزی بود که نه آن حضرت می پسندید و نه مردمان انقلابی آن زمان.  4. چنان که در کلام حضرت علی علیه السلام اشاره شد، خواص، کسانی نبودند که به یک بخشش نامساوی در بیت المال، اکتفا کنند. زیاده طلبی های آنها، حد و حصر نداشت و با اجرای سیاست عدم مساوات، حتی در آغاز حکومت، خواست هاشان فزون تر می شد و فشارشان به حضرت علیه السلام افزایش می یافت و امام علیه السلام با اجرای سیاست مساوات، در همان آغاز، تکلیف خود را با آنها روشن کرد.  5. ترجیح خواص بر عوام، انبوه مردمی را که بارقة امید در دلشان درخشیده بود، از آن حضرت علیه السلام و حتی اسلام و پیامبرصلی الله علیه و آله نومید می کرد و آنان، دیگر نجات خود را در پیروی از آموزه های اسلامی نمی دیدند.  6. ترجیح خواص بر عوام، آنها را قدرتمند کرده، امکان مشارکت آنان در توطئه های براندازی را فزونی می بخشید. این پدیده، در کنار از دست دادن حمایت پابرهنگان که ره آورد قطعی سیاست عدم مساوات بود، نوعی خودکشی سیاسی به شمار می آمد.  **·· چرا حضرت علی علیه السلام در آغاز حکومت خود، طلحه و زبیر را به کار نگمارد؟**  طلحه و زبیر از اصحاب بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده می شدند و در راه برپایی اسلام، بسیار کوشیده بودند؛ اما پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به ویژه در اواخر دورة عثمان، به دنیا روی آورده، زندگی اشرافی و جاه طلبانه را برگزیده بودند. بنابراین، نحوة زندگی و مشی آنها در دورة پیشین، به همگان نشان می داد که نیروهای ارزشی نیستند و برای احراز پُست در حکومت علوی، شایستگی ندارند. آنها در صورت رسیدن به پُست های اجتماعی و سیاسی، سیاست های خود را اجرا می کردند و مردم را نسبت به علی علیه السلام و حکومتش بدبین می ساختند.  2. این دو، با توجه به سابقه شان در اسلام، هرگز خود را از اصحابی چون ابوبکر، عمر و عثمان که به خلافت رسیدند، کمتر نمی پنداشتند و در انتظار مرگ عثمان و خلافت خود به سر می بردند؛ به ویژه این که عمر آنها را در شورای گزینش خلیفه در کنار کسانی چون عثمان و علی علیه السلام قرار داده بود. بنابراین، آنها تنها در پی حکومت کوفه و بصره نبودند و چنان که حضرت علی علیه السلام اشاره می کند، هوای پادشاهی بر امت اسلامی را در سر می پروراندند.1  3. کوفه و بصره که آنها خواستار فرمانروایی بر آن بودند، تنها دو شهر معمولی شمرده نمی شدند؛ بلکه از نظر اداری و سیاسی، تمام ایران آن زمان، تحت نظر این دو شهر و حاکمان آنها اداره می شد. در آن زمان، شهر مدینه(مرکز خلافت)، امکانات نظامی و اقتصادی نداشت؛ ولی کوفه و بصره و توابع آنها، از بیشترین امکانات مملکت اسلامی بهره می بردند. بنابراین، حاکمان این دو شهر، به ویژه با توجه به همبستگی آنها و به تعارض کشیده شدن سیاست هایشان با سیاست مرکز خلافت، به راحتی می توانستند به مدینه حمله کرده، خلیفه را سرنگون سازند و خود به حکومت دست یابند و این نکته به هیچ وجه نمی توانست از چشم تیزبین خلیفه ای چون حضرت علی علیه السلام دور ماند.  4. به راستی اگر حضرت علی علیه السلام حکومت این دو شهر را به آن دو واگذار می کرد، چگونه می توانست ادعای اصلاح طلبی کند؟  5. حوادث بعدی نشان داد که این دو به هیچ وجه، دغدغة اسلام و کتاب و سنت نبوی نداشتند؛ زیرا برای سیراب کردن حس جاه طلبی و قدرت خواهی خود، حاضر شدند به باند اموی که بیشترین بهره ها را از حکومت عثمانی برده بود، دست دوستی و اتحاد دهند و با استفادة ابزاری از همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بصریان را به خود جلب کرده، سبب ریختن خون صدها مسلمان شوند.2  6. سخنان حضرت علی علیه السلام نشان می دهد که آنها افزون بر حکومت کوفه و بصره، دو خواست دیگر نیز داشتند؛ اول آن که امام علیه السلام در امور حکومتی با آنها مشورت کند و دوم این که سیاست تقسیم مساوی بیت المال را کنار گذارد. حضرت علی علیه السلام در جواب خواست اول فرمود: من، طبق کتاب و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل می کنم و تا کنون حکم مجهولی ندیدم که به مشورت شما و دیگر مسلمانان نیازمند باشم. اگر چنین مشکلی پیش آید، از مشورت با شما و دیگران، چشم پوشی نخواهم کرد. آن بزرگوار درخواست دوم آنها را چنین پاسخ گفت: تقسیم مساوی بیت المال، ساخته من نیست. این، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و من از آن پیروی می کنم و در این باره، هیچ کس حق ندارد مرا سرزنش کند.3  بدیهی است که این خواست ها، به معنای مشارکت در حکومت و چشم پوشی آن حضرت علیه السلام از اصول و ارزش هاست و امام علیه السلام نمی توانست آن را تحمل کند.  **··· چرا حضرت علی علیه السلام برای تسلط بر امور، مستبدانه عمل نکرد؟**  1. میان قاطعیت و استبداد، تفاوت جوهری وجود دارد. قاطعیت، آن است که در راه اجرای هدفی که آگاهانه انتخاب شده، با موانع، به شدت برخورد شود. عنصر اصلی در قاطعیت، آگاهی و ایمان است؛ یعنی انتخاب منطقی و آگاهانة هدف و ایمان به آن، موتور محرک شخص است؛ اما استبداد، آن است که شخص به هر طریق بخواهد به هدف خود برسد؛ هر چند هدف آگاهانه انتخاب نشده و ایمان به درستی آن وجود نداشته باشد.  مستبد، فقط رأی و نظر خود را می بیند و می پسندد و در راهش که بر اساس هوس برگزیده، به نظر هیچ کس، توجه ندارد. از این رو، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر کس خودرأی شد، به هلاکت رسید و هر کس با دیگران مشورت کرد، در عقل های آنان شریک شد».4  2. قاطعیت، از ویژگی های حاکم موفق است؛ اما استبداد، سرانجامی جز نابودی ندارد. حضرت علی علیه السلام سیاست های خود را بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و در چارچوب ارزش های اسلامی، تنظیم می کرد و قاطعانه، به اجرا می گذاشت. آن بزرگوار در گزینش اهداف و تنظیم برنامه های سیاسی - اجتماعی اش، تنها کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را در نظر می گرفت؛ نه مصلحت شخصی خویش را. بنابراین، سیاست هایی چون تقسیم مساوی بیت المال و عزل کارگزاران عثمانی را - با آن که برای حکومتش خطرناک بود - اجرا کرد.  3. استبداد - چنان که گفته شد - امری مذموم است و عقل و دین، آن را تأیید نمی کند؛ هر چند موفقیت های آنی به ارمغان  آورد. حضرت علیه السلام با توجه به اصول گرایی اش، نمی توانست از این عامل، بهره گیرد. او می دانست که تنها راه اصلاح کوفیان، استبداد و شمشیر است؛ ولی چنین سیاستی را سبب فساد دین و ارزش های الهی اش می دانست و از آن دوری می جست.5  بنابراین، مقایسه حضرت علی علیه السلام و حاکمانی چون زیادبن ابیه، عبیدالله بن زیاد و حجاج بن یوسف ثقفی که با به کارگیری استبداد، توانستند کوفه را کاملاً تحت فرمان درآورند، نا به جاست؛ زیرا اینان حاکمانی ضدارزشی و جنایتکار بودند و برای رسیدن به هدفشان، به هر جنایتی دست می زدند. حضرت علی علیه السلام حکومت را دارای هدفی مقدس می دانست و برای کسب و حفظ آن، به ارزش ها و اصول الهی پای بند بود و نادیده گرفتن آنها را به هیچ وجه، جایز نمی شمرد.  4. افزون بر این، اگر حضرت علی علیه السلام می خواست با استبداد، جامعه را اداره کند، با توجه به بافت فرهنگی - اجتماعی آن روز کوفه، این کار، هزینه ای سنگین داشت؛ زیرا لازمة استبداد در برابر اعراب نظام ناپذیر بیابانی و مدعیان اجتهاد و تخصص در دین، درگیری پیوسته با آنها بود و در این صورت، حاکم، فضای امنی برای اجرای اهدافش نمی یابد.  افزون بر این، اجرای چنین سیاستی، در منطقه ای که شیعیان آن حضرت علیه السلام در اقلیت به سر می بردند و امام علیه السلام عبارت «لا رأی لمن لایطاع؛ کسی که اطاعت نمی شود، نمی تواند نظر دهد» را بر زبان می راند، ممکن بود به شورش اجتماعی و سرنگونی حکومت منجر شود.  در کنار همة اینها، باید به نقش استبداد در زشت ساختن چهرة حاکم و حکومت اشاره کرد. استبداد، چهرة حکومت اسلامی را زشت و نامطلوب می ساخت و امام علیه السلام را فردی ستم گر می نمایاند و در این صورت، آموزه های تشیع، تنها در محدودة زمانی حکومتش، پایدار می ماند و امروز شاهد گسترش مذهب جاوید تشیع، با آموزه های افتخارآمیزش در سراسر جهان نبودیم؛ چنان که حکومت های مستبدانی مانند زیاد، حجاج و یزید، با سقوطشان، فراموش شدند.  **پی نوشت:**  1. بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 106.  2. مسعودی، مروج الذهب، ج 2. ص 366.  3. همان.  4. نهج البلاغه، حکمت 161.  5. همان، خطبة 69. |